



سیاست خارجی آمریکا و مدیریت‌آسیون ایران

ترجمین:

دکتر حسن نجفی

دانشیار جغرافیای سیاسی و گردشگری، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

عباس نجفی

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

سجاد علی فرجا

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

ناشر:

صالحیان

۱۳۹۸

سرشناسه	: آفیلر، بن
عنوان و نام پدیدآور	: Offiler, Ben
مشخصات نشر	: سیاست خارجی آمریکا و مدرنیزاسیون ایران / مولف بن اوفیلر؛ مترجمین حیدر لطفی، عباس نجفی، سجاد عالی فرجا.
مشخصات ظاهری	: تهران: انتشارات صالحیان، ۱۳۹۸.
شابک	: ۲۲۲ ص.
وضعیت فهرست نویسی	: ۲۵۰۰۰ ریال ۸-۲۹۸-۲۱۴-۶۲۲-۹۷۸
یادداشت	: فیپا
موضوع	: عنوان اصلی: US foreign policy and the modernization of Iran
موضوع	: Kennedy, Johnson, Nixon and the Shah, 2015.
موضوع	: ایالات متحده - روابط خارجی - ایران
موضوع	: United States -- Foreign relations -- Iran
موضوع	: ایران - روابط خارجی - ایالات متحده
موضوع	: Iran -- Foreign relations -- United States
موضوع	: ایالات متحده - سیاست و حکومت - ۱۹۶۳-۱۹۶۹ م.
موضوع	: United States -- Politics and government -- 1963-1969
موضوع	: ایالات متحده - سیاست و حکومت - ۱۹۶۹ - ۱۹۷۴ م.
موضوع	: United States -- Politics and government -- 1969-1974
شناسه افزوده	: لطفی، حیدر، ۱۳۴۸ - مترجم
شناسه افزوده	: نجفی، عباس، ۱۳۵۱ - مترجم
شناسه افزوده	: عالی فرجا، سجاد، ۱۳۵۹ - مترجم
رده بندی کنگره	: E۱۸۳/۸
رده بندی دیویی	: ۳۲۷/۷۳۰۵۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۷۳۷۴۶۶

عنوان: سیاست خارجی آمریکا و مدرنیزاسیون ایران

مترجمان: دکتر حیدر لطفی، عباس نجفی و سجاد علی فرجا

ناشر: صالحیان

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۸ قیمت: ۲۵۰۰۰ ریال

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۸-۲۹۸-۲۱۴-۶۲۲-۹۷۸

آدرس: میدان انقلاب، کارگر جنوبی، کوچه شهدای ژاندارمری، پلاک ۱۲۷، واحد ۳. تلفن: ۶۶۹۷۹۳۰۰

فهرست مطالب

	پیشگفتار مترجمان
۵	مقدمه
۱۹	فصل ۱: تنوری مدرن سازی و رویارویی ایالات متحده با ایران
۲۴	ایالات متحده و ایران در دوره پس از جنگ
۳۲	نتیجه گیری
۳۳	فصل ۲: دولت کندی، منازعات داخلی و مدرن سازی
۳۵	اتفاق نظر و ائتلاف
۳۷	دولت کندی و نظریه مدرن سازی
۴۱	رابرت کومر و «هلیوس» - هی هولدز
۴۴	تنش رو به افزایش
۵۵	نتیجه گیری
۵۹	فصل ۳: جان اف کندی، «م» - «ا» پیام "عبدد و فرصتهای به باد رفته
۶۲	نظارت بر ادعای شاه
۶۶	سیاست پیام در عمل: سیاست داخلی ایران
۶۹	سیاست پیام در عمل: سیاست خارجی ایران
۷۵	فرصت های بر باد رفته
۷۸	نتیجه گیری
۸۱	فصل ۴: لیندون، جانسون، شاه و اپوزیسیون ایرانی
۸۳	دیدگاه لیندون جانسون
۸۵	مخالفت دانشجویان ایران با شاه
۹۳	تجدد یا فروش نظامی
۹۷	توافقنامه وضعیت نیروها و آیت الله خمینی
۱۰۴	نتیجه گیری
۱۰۷	فصل ۵: "بابا بهتر از همه می داند": مقاومت در برابر نفوذ آمریکا
۱۰۹	محدودیت های "پیام"
۱۱۶	برنامه نظامی نظامی شاه و اعتبار ایالات متحده
۱۲۳	"پدر بهتر می داند"
۱۳۱	نتیجه گیری

۱۳۳	فصل ۶: عقب نشینی بریتانیا، پایان کمک به ایران و جنگ شش روزه
۱۳۴	جنگ شش روزه و نفت ایران
۱۴۱	عقب نشینی دولت بریتانیا
۱۵۴	نتیجه گیری
۱۵۷	فصل ۷: ریچارد نیکسون، شاه و استمرار
۱۶۱	نفت، اعتبار نظامی و تداوم
۱۶۹	خلیج فارس، اتحاد جماهیر شوروی و دیدار نیکسون از تهران
۱۷۵	نتیجه گیری
۱۸۹	کتابنامه

پیشگفتار مترجمان

واحدهای ژئوپلیتیک جدا از هم نیستند و چه از نظر مؤلفه‌های جغرافیایی و چه از لحاظ سیاسی دارای پیوند و تأثیر و تأثر هستند. به عبارت دیگر در ژئوپلیتیک پدیده منفک و منقطع به ندرت اتفاق می‌افتد. یکی از ابزارهایی که از مجرای آن کشورها سعی می‌کنند اهداف و منافع خود را در گستره واحدهای دیگر جست و جو کنند سیاست خارجی است. سیاست خارجی هر کشوری متأثر از دو دسته توانایی و ضعف‌هاست. کشورها سعی می‌کنند با استفاده از نقاط قوت خود بر کاستی‌های خود غلبه نمایند. البته ذکر این نکته نیز مهم است که نتایج همواره آن چنانی نیست که مورد نظر بوده‌اند و دلیل این مساله نیز تنوع بازیگران و تنوع اهداف و ثوابت ژئوپلیتیکی میان نیروهای محلی، منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی است.

ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت هژمون نظام بین‌الملل همواره سعی در اشاعه مؤلفه‌های قدرت هنجاری خود در میان واحدهای ژئوپلیتیک دیگر داشته و همواره مدعی برنامه ریزی برای مسیر تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و حتی فرهنگی کشورهای دوست و دشمن بوده است. البته ضعف اساسی آن نوگرشی بی‌توجهی به خواست و میل طرف مقابل از یک سو و از سوی دیگر زمینه‌های فتنه‌های اجتماعی متفاوت است.

در دوران قبل از انقلاب اسلامی در مسائل سیاسی و بین‌المللی از ایران در عرصه نظام بین‌الملل به عنوان یکی از کشورهای تابع سیاست بی‌ایالات متحده تعبیر می‌شد. آمریکا تکیه گاه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و ... رژیم پهلوی بود و شاهد حضور گسترده مستشاران حوزه‌های مختلف از آمریکا در ایران بودیم و از سوی دیگر این گسترده‌ترین بازار مقصد برای کالاهای آمریکایی بود. البته ایالات متحده در مورد ایران سیاست خارجی ثابت و معینی نداشت و با تغییر رئیس‌جمهور و قرار گرفتن فرد جدید در رأس هیأت عالی‌رتبه آمریکا جهت‌گیری‌ها نسبت به ایران نیز دچار تغییر می‌شد و البته دلیل این مساله ناشی از عدم درک صحیح واقعیات هویت ژئوپلیتیکی ایران بود. یکی از مسائلی که در این مورد قابل بحث است و به نوعی می‌توان گفت سامان سیاسی رژیم پهلوی را دچار طوفان و تلاطم کرد تشنگی و اجبار شاه به مدرنیزاسیون در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی بود که باعث شد رشته امور از دست نیروهای غالب در همه حوزه‌ها خارج شود.

کتاب پیش رو که حاصل تلاش‌های پر ثمر جناب آقای دکتر حیدر لطفی و دانشجویان جغرافیای سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار است سعی کرده است که با پرداختن به موضوع مدرنیزاسیون از بالا و دستوری و فرمایشی آمریکا در ایران هم متولیان و مکانیسم‌های آن را مورد بررسی قرار دهد و هم نقش آن را در آینده تحولات سیاسی ایران روشن نماید.

مقدمه

در تاریخ ۱۱ آوریل سال ۱۹۶۲، محمد رضا پهلوی، شاه ایران، در واشنگتن دی سی فرود آمد، از هواپیمای خود پیاده شده و مورد استقبال جان اف کندی، رئیس جمهور ایالات متحده قرار گرفت. این دومین بازدید رسمی شاه، همراه با همسرش، ملکه فرح پهلوی، از زمانی بود که کودتای سازماندهی شده توسط CIA، او را به تخت طاووس در سال ۱۹۵۳ بازگردانده بود. جان اف کندی، از آنجا که به دلیل آب و هوای نامساعد مجبور به استقبال از مهمان سلطنتی خود در آشیانه فرودگاه شده بود، به شوخی گفت: "این یکی از روزهای شگفت انگیز بهاری ما است که به راستی به آن مشهوریم." رئیس جمهور به شاه گفت: "بار سنگین مسئولیت سنگینی بر دوش شماست؛ نه تنها به دلیل موقعیت استراتژیک ایران، "حاطه شاه توسط مردمی پرشور و قدرتمند"، بلکه به دلیل اشتیاق خود "برای ایجاد زندگی بهتر برای مردم ایران".

پس از پایان دیدار رسمی کندی و شاه اعلام کردند که "این دیدار پیوندهای دوستی بین آنها را در تلاش برای دستیابی به اهداف مشترک صلح و رفاه، تقویت کرده است." بیانیه مشترکی که توسط دو دولت منتشر شد، مساله توسعه و مدرن سازی را به عنوان کانون بحثها بیان کرد. هر دو رهبر توافق کردند که ایران باید "بر ضرورت دستیابی به سطح بالایی از توسعه اقتصادی داخلی و رفاه اجتماعی برای ادامه ثبات داخلی لازم برای مقاومت در برابر تهدیدات خارجی" تمرکز کند. این پیام مطابق با سخنان کندی در سخنرانی معارفه خود بود که هشدار داد، "اگر یک جامعه آزاد نتواند به اکثریت تهدیدست کمک کند، نمی تواند اقلیت ثروتمند را نجات دهد." این بر اساس اصول اساسی در قلب تئوری های مدرن سازی که مترادف با دولت کندی بود تاکید می کرد، که توسعه اقتصادی منجر به ثبات داخلی می شود و در نتیجه به محافظت در برابر براندازی کمونیستی کمک می کند.

با این حال، این دیدار آن چنان که اعلامیه های عمومی نشان می داد هائیک نبود. صرف نظر از آب و هوای نامساعد، از ابتدا نشانه هایی وجود داشت که اقدامات طبق برنامه ریزی پیش نخواهد رفت. زمانی که هواپیمای شاه فرود آمد، با اعتراض انجمن دانشجویان ایرانی، اگرچه تعداد کمی داشتند و از نظر کندی و شاه دور نگه داشته شد، مواجه شد. حمایت آنها از نخست وزیر برکنار شده، محمد مصدق، نشان دهنده شروع نارضایتی از رژیم شاه و رابطه آن با ایالات متحده بود. در سالهای آتی، این معترضین ضد رژیم همچون خاری در چشم روابط آمریکا و ایران باقی ماندند.

۶ سیاست خارجی آمریکا و مدرنیزاسیون ایران

علاوه بر این، موضوعاتی که توسط کندی و شاه در جریان جلسات اصلی مورد بحث قرار گرفت، محدود به مسائل مدرن سازی و توسعه نبودند. در واقع، در آستانه‌ی ورود شاه، کنت هانسن، دستیار مدیر اداره بودجه، از اینکه تدارکات دولت، مسائل توسعه را نادیده گرفته و به جای آن بر نیازهای نظامی ایران تمرکز کرده بود، ابراز نارضایتی کرده بود. طبق نظر هانسن، ایالات متحده باید به مسئله اصلاحات و توسعه، همانطور که توسط گروه عملیاتی ایرانی تعیین شده توسط کندی در پاسخ به بحران پس از انتخابات کشور در سال گذشته مطرح شده بود، می پرداخت.

به دنبال تمایز خود از پیشینیانش، دولت کندی، به نقش گسترده‌ای که کمک‌های خارجی و توسعه اقتصادی در بهت تقویت ملت‌های دوست در برابر تهدید پیشروی شوروی بازی می‌کرد، اهمیت ویژه‌ای می‌داد. در دیدار نهایی خود با شاه، رییس جمهور تأکید کرد که واشنگتن "امید بسیاری" به مدرن سازی ایران بسته است. کندی اعلام کرد که "هیچ چیز به اندازه‌ی برنامه اقتصادی ایران" به ایالات متحده "تا آنجا که منابع ما اجازه دهد، بسیار علاقه مند به همکاری با آن است"، به اذنبار شاه کمک نکرده است. شاه تصدیق کرده و اشاره کرد که "برای بیست سال به سراسر ایجاد یک جامعه قوی ضدکمونیستی از طریق اصلاحات اجتماعی و توسعه اقتصادی، کار کرده است." با این حال، دیدگاه شاه نسبت به مدرنیته به طور قابل توجهی متفاوت با دیدگاه واشنگتن بود.

در حالی که او اهمیت توسعه اجتماعی و اقتصادی را پذیرفت، به وضوح اظهار داشت که "ایران برای موفقیت در بخش اقتصادی، نیاز به زمان و منابع دارد." به گفته شاه، مدرن سازی از طریق ارتش ایران به دست خواهد آمد. به جای توسعه اقتصادی، "وجود نیروهای مسلح اصلاح شده بود که به ایران اعتباری را می‌داد که نیاز داشت. شاه با شور و شوق بیان کرد که "با چنین ارتشی ایران می‌تواند در مقابل فشارهای کمونیستی مقاومت کرده و کشور را به یک نمونه‌ی موفق تبدیل کند." این تفاوت اساسی در تأکید، به ویژگی مشخص روابط ایالات متحده و ایران در طول دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ تبدیل شد. علیرغم وجود توافق میان واشنگتن و تهران در مورد تمایل به پیگیری توسعه اقتصادی، شاه مدرن سازی نظامی را برای دستیابی به امنیت ایران و - سلسله پهلوی - به همه موارد دیگر اولویت داد. با شناخت ارزش استراتژیک ایران، ایالات متحده، حفظ رابطه نزدیک با شاه را هدف اصلی خود قرار داد.

علاوه بر این، با گذشت سالها، شاه مهارتش را برای ارائه‌ای متقاعدکننده از دیدگاه خود از مدرنیته نشان داد. در طول دهه ۱۹۶۰، موقعیت استراتژیک و جغرافیایی ایران با ظرفیت تهران برای ایجاد نمونه‌ی توسعه ایران همراه شد تا نقش نظریه مدرن‌سازی در سیاست آمریکا را بی‌اثر و منسوخ کند. بنابراین سؤال این است که چرا ایالات متحده در این دوره بر ثبات تمرکز کرده و برای موفقیت تنها بر شاه تکیه کرد، نه توسعه؟ آیا بعضی از مقامات آمریکایی، رابطه فروش نظامی را به منظور راضی نگه داشتن شاه ترجیح می‌دادند زیرا او را به عنوان حامی امنیت ایران می‌دیدند؟ یا شاه قادر بود که واشنگتن را به روگرداندن از مدرن‌سازی و پذیرش نسخه‌ی او از مدرنیته، که اولویت آن یک ارتش قوی بود، وادار کند؟

این کتاب استدلال می‌کند که رقابت بر سر مدرن‌سازی در دولت‌های کندی، جانسون و نیکسون با هر یک از این عوامل اشتراک دارد. بحث‌های داخلی باعث ایجاد تنش میان طرفداران مدرن‌سازی و دست راست رایان شد که ترجیح می‌دادند به منظور حفظ ثبات ایران، به دنبال رابطه‌ی نزدیک با شاه باشند. که به نوبه خود باعث ایجاد رویکردی اغلب نامنسجم به ایران می‌شد. در عین حال شاه نشان داد که در استفاده از ترس آمریکا از براندازی کمونیستی و ارائه‌ی خود و به این ترتیب دیدگاه خود از مدرنیته به عنوان تنها گزینه عملی برای حصول اطمینان از امنیت ایران، ماهر است. در این اشتراک عوامل است که می‌بینیم چگونه رقابت بر سر مدرن‌سازی در روابط ایالات متحده و ایران در دهه ۱۹۶۰ اتفاق افتاد.

بنابراین، صرفاً اینگونه نبود که مدرن‌سازی، نیروی محرکه سیاست ایالات متحده در آغاز دهه باشد و سپس تا دهه ۱۹۷۰ ناپدید شود، هرچند تاثیر آن قلمراً کاهش یافت. در عوض، مثال ایران نشان می‌دهد که سیاستگذاران ایالات متحده، در حال و در ارتباط با شاه، در مورد این سؤال که مدرن‌سازی دقیقاً چه نقشی باید داشته باشد، شک‌ناک و متشکک شدند. این سؤال بود که در طول دهه ۱۹۶۰، در قلب روابط ایالات متحده و ایران باقی ماند، و همچنان که دولت‌های متوالی با مساله‌ی مدرن‌سازی دست و پنجه نرم می‌کردند، سطح بالایی از تداوم را در سیاستهای واشنگتن ایجاد کرد. از آنجا که ایالات متحده با تأکید بیشتر بر ثبات، به اهمیت استراتژیک ایران واکنش نشان داد و از آنجا که شاه واشنگتن را ماهرانه متقاعد کرد تا او را به عنوان کلید اهداف ایالات متحده ببینند، سیاستگذاران آمریکایی تصمیم گرفتند که با حمایت از شاه از طریق رابطه‌ی رو به گسترش فروش نظامی، دیدگاه مدرن‌سازی او را بپذیرند.

تاریخننگاری، مدرن‌سازی در روابط خارجی ایالات متحده در سالهای پس از اینکه نیک کولتر از مورخان درخواست کرد تا مدرن‌سازی را "به جای روش شناسی، به عنوان یک سوژه" تلقی کنند، به سرعت گسترش یافت. در ارزیابی عالی خود از تأثیر نظریه مدرن‌سازی بر دولت‌کندی، مدرن‌سازی به عنوان *ایدئولوژی*، مایکل لاتهام استدلال می‌کند که مقامات ایالات متحده "به عنوان ابزاری برای ایجاد دنیایی لیبرال که در آن توسعه کشورهای نوظهور، از امنیت ایالات متحده محافظت خواهد کرد" به آن می‌اندیشند. نظریه مدرن‌سازی در طول سال‌های تصدی‌کنندی به اوج خود رسید، زمانی که "از چنان محبوبیتی برخوردار بود که افراد کمی مخالف مفروضات و پیش‌بینی‌های آن بودند، حتی زمانی که شواهد روشنی مبنی بر نشانه‌های دیگری وجود داشت." علاوه بر این، تا دهه ۱۹۷۰، نظریه مدرن‌سازی دیگر به همان روشی که توسط کندی پذیرفته شده بود، پذیرفته نشد. شکست پروژه‌های توسعه آفریقای در نبردهای مهم جنگ سرد، به ویژه در ویتنام، نشان دهنده پایان مدرن‌سازی به عنوان نیروی محرکه‌ی سیاست خارجی ایالات متحده بود. با این حال، این کتاب نشان می‌دهد که تأثیر نظریه مدرن‌سازی بر سیاست ایالات متحده نسبت به ایران در واقع در حالی که کندی هنوز در مسند قدرت بود، رو به زوال گذاشت. علاوه بر این، این ادعا که مدرن‌سازی رای دولت کندی یک ایدئولوژی بود را پیچیده‌تر می‌کند. در حالی که بسیاری از مقامات ایالات متحده به اصول اساسی نظریه مدرن‌سازی به عنوان یک مدل توضیحی پایبند بودند، بحث‌های جدی داخلی درباره‌ی اعتبار آن به عنوان راه حل مشکلات سیاست خارجی وجود داشت. اینکه مدرن‌سازی یک ایدئولوژی بود یا خیر، در نهایت تأثیر آن بر سیاست ایالات متحده نسبت به ایران، نسبتاً حاشیه‌ای بود.

تحلیل براد سیمپسون از سیاست ایالات متحده و نظریه مدرن‌سازی در اندونزی، مقایسه‌ی مفیدی با مواجهه‌ی واشنگتن با ایران در دهه ۱۹۶۰ ارائه می‌دهد. سیمپسون نشان می‌دهد که چگونه دولت کندی از رژیم بناشده بر نخبگان نظامی و تحصیلکرده حمایت کرد تا منافع ملی آمریکا را از طریق مدرن‌سازی در آن کشور دنبال کند. با این حال، در ایران، انگیزه‌ی حمایت ایالات متحده از رژیم نظامی شاه، نیاز به تضمین روابط دوستانه با پادشاه ایران به عنوان شخصیت کلیدی در حفظ ثبات ایران بود، نه اعتقاد به ارتش به عنوان مجرای مؤثر برای توسعه. تفاوت اصلی در این حقیقت است که دولت‌های متوالی ایالات

متحده، شاه را به عنوان ابزاری برای ثبات در ایران می‌دیدند؛ اگرچه تلاش‌هایی در جهت ترغیب شاه به سمت اصلاحات و توسعه صورت گرفت، اتکای واشنگتن به او برای دستیابی به اهداف امنیت ملی‌اش به این معنا بود که مدرن‌سازی ایران، بیشتر منعکس‌کننده تمایلات شاه تا نظریه‌های مدرن‌سازی دانشگاهیان آمریکا بود.

با بررسی روابط ایالات متحده و ایران در این دوره، می‌توانیم ببینیم که دوران‌بندی‌های نرمال مربوط به جنگ سرد و مدرن‌سازی در بررسی دقیق معتبر نخواهد بود. در حالی که این کتاب نشان می‌دهد که نظریه مدرن‌سازی به شکل‌گیری دیدگاه مقامات ایالات متحده نسبت به ایران کمک کرد، استدلال می‌کند که در عمل، سیاست ایالات متحده نسبت به ایران به ندرت توسط مسائل مدرن‌سازی هدایت می‌شد. مطالعه دقیق روابط کندی با ایران نشان می‌دهد که از اوایل سال ۱۹۶۱، تنش‌های بوروکراتیک در واشنگتن درباره‌ی نقش نظریه مدرن‌سازی در سیاست ایالات متحده نسبت به تهران، گسترده بود. کارکنان شورای امنیت ملی، به ویژه رابرت تومر و هارولد ساندروز، که توسط دیگران در گروه پرنفوذ کندی، مانند مک جورج باندی، حمایت می‌شدند، از فشار بر شاه برای پیگیری برنامه‌ی گسترده‌ی توسعه، حمایت کردند. گزارش‌های عملیاتی ایران، که توسط دولت کندی راه اندازی شد، پیشنهاد کرد که توسعه اقتصادی و آرامش اجتماعی به محافظت از رژیم شاه در برابر بی‌ثباتی داخلی کمک می‌کند.

با این حال، با وجود اشتیاق "مرز جدید" برای توسعه، طرفداران مدرن‌سازی با مقاومت شدیدی از سفارت تهران مواجه شدند، که به طور مداوم استدلال می‌کرد که ایالات متحده نباید درباره‌ی مسائل توسعه بیش از حد به شاه فشار بیاورد و یا رابطه‌ی واشنگتن با او را به مخاطره بیندازد. مناقشات بوروکراتیک درمورد اثربخشی مدرن‌سازی به اثراتری نامنسجم ایران منجر شد که، عمدتاً از طریق فروش اسلحه و سیاست تملق، برای شاه برای نگه داشتن او در کنار خود به قیمت پیگیری مؤثر توسعه، برای مسائل امنیتی مزیت قائل می‌شد. حتی زمانی که مقامات ایالات متحده فرضیه اساسی نظریه مدرن‌سازی را پذیرفتند، سیاستگذاران در طول دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ ملاحظات امنیتی را در اولویت قرار داده و مسائل مربوط به توسعه را کنار گذاشتند.

سیاستمداران آمریکایی به جای توجه به اهمیت مسائل مربوط به توسعه، توجه خود را به حصول اطمینان از اینکه شاه، که از نظر آنها کلید ثبات ایران بود، از رابطه با ایالات متحده

ناراضی نباشد، معطوف کردند. واشنگتن سیاستی اتخاذ کرد که به موجب آن مقامات آمریکا به دنبال آرام کردن شاه درباره‌ی تعدادی از مسائل جدی بودند تا روابط آمریکا و ایران را تا حد امکان دوستانه نگه دارند. ارزیابی آمریکا از شاه به عنوان شخصی با خلق و خوی عصبی و پارانوئید موجب شد که دولت‌های متوالی تلاش کنند تا آنچه "مساله ماساژ" می‌نامیدند را از طریق ترکیبی از تملق، آرام‌سازی و حمایت مستقیم، حل و فصل کنند. از آنجا که شاه، حتی در طول زمامداری کندی، بخش مهمی از منافع ایالات متحده در ایران محسوب می‌شد، نیاز به حل "مساله ماساژ" بارها و بارها جای مسائل اصلاحات و توسعه را می‌گرفت. تأثیرات مدرن‌سازی توسط سیاست‌های لیندون جانسون و ریچارد نیکسون، که هر دو سطح قابل توجهی از تداوم را با بنا نهادن بر سوابق ایجادشده توسط کندی نشان دادند، تشدید شد.

در حقیقت، این ادعا که "در پایان دهه ۱۹۶۰، وقایع در میهن و خارج از کشور سؤالاتی جدی را در مورد مدل مدرن‌سازی طرح کرد" تنها تا حدی صحیح است. اولاً، سؤالاتی جدی توسط سیاست گذاران مهم، به ویژه جولیوس سی. هولمز سفیر، در طول مدت کوتاهی که کندی زمامدار بود، موفقتی‌ها در مدرن‌سازی، مطرح شده بود. دوم، بعضی از مقامات ایالات متحده تا آگوست ۱۹۷۰، اصرار داشتند که تمرکز بر توسعه اقتصادی ایران برای ثبات آن ضروری است. مدرن‌سازی در اواخر دهه ۱۹۶۰ به سادگی از بین نرفت؛ بلکه به عنوان مفهومی برای درک جهان به جا ماند و حتی در دولت نیکسون، مقامات سطح پایین و سطح متوسط، همچنان از جستجوی توسعه اقتصادی به عنوان بهترین راه دستیابی به اهداف امنیتی واشنگتن در ایران، دفاع می‌کنند.

با این حال، همانند کندی و سپس جانسون، نیکسون دستیابی به منافع امنیتی ایالات متحده از طریق فروش اسلحه و تقویت روابط با شاه را پیش از جستجوی مدرن‌سازی، در اولویت قرار داد. دولت نیکسون، با در مقام دوم قرار دادن رقابت بر سر مدرن‌سازی نسبت به این اولویت‌های دیگر، سیاست‌های دوران کندی و جانسون را منعکس می‌کرد، که نشان می‌داد ریاست جمهوری نیکسون نشان دهنده‌ی تداوم در سیاست ایالات متحده بود، نه انحراف از آن. در حالی که نیکسون بیشتر از کندی یا جانسون، که هر دوی آنها اغلب تمایلی به حمایت از شاه از طرق دیگر نداشتند، مایل به نادیده گرفتن مدرن‌سازی بود، تصمیم او در ماه مه ۱۹۷۲ برای گسترش رابطه نظامی آمریکا و ایران با توافق برای فروش

هر نوع تجهیزات نظامی غیرهسته‌ای به تهران، در نهایت بسط منطقی بود که سیاست‌های پیشینان او را هدایت کرده بود.

بخش دوم تاریخ نگاری که این کتاب به بازنویسی آن کمک می‌کند مساله روابط ایالات متحده و ایران است. اتحادیه بدفرجام بین ایالات متحده و آخرین شاه ایران اغلب به توصیفات کودتای سال ۱۹۵۳ که محمدرضا پهلوی را به تخت سلطنت بازگرداند و آشفتگی انقلاب ایران که غرب را شوکه کرده و نزدیکترین متحد آمریکا در خاورمیانه را سرنگون کرد، تقلیل یافته است. کودتای سازماندهی شده توسط CIA که محمد مصدق، نخست وزیر ایران را به جریان انداخت، که حداقل در تصور مردم، مستقیماً منجر به فوران ناراضیاتی علیه شاه شد که به شرر انقلابی سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ منجر شد. چنین روایت ساده انگارانه ای، دوره مهم بین این دو رویداد مهم، به ویژه سیاستهای کندی، جانسون و نیکسون، را نادیده می‌گیرد.

دوران مورد بحث، نیازمند بررسی دقیق‌تر، فقط برای اضافه کردن جزئیات به درک ما از مسیر ایران از کودتا به انقلاب است. همانطور که ریکتور نیمچوک نوشته است، مشاهده‌ی دهه ۱۹۶۰ تنها به عنوان مقدمه‌ای بر انقلاب ایران، "بیش از آنکه روشنگری کند، مبهم می‌کند... زیرا نمی‌تواند سیاست آمریکا در آن دوره و زمانی را بر حسب شرایط خود تجزیه و تحلیل کند".

علیرغم علاقه مجدد به روابط ایالات متحده و ایران، رساله‌های بسیار کمی در مورد دوران بین کودتا و انقلاب وجود دارد. دو رساله از بهترین‌ها، هنوز مقدمه‌ای عالی هستند، اما از آنجا که بیش از ۲۵ سال پیش نوشته شده‌اند، با عدم دسترسی به اسناد مهم محرمانه مواجه بوده‌اند.

اخیراً، مورخان توجه خود را به سیاستهای کندی، جانسون و نیکسون در مورد ایران معطوف کرده‌اند. در حالی که این مورخان اهمیت مناقشات بروکراتیک، فروش اسلحه، عوامل روانشناختی و تاکید واشنگتن بر ثبات را روشن کرده‌اند، تمایل داشته‌اند که به موضوعات به صورت جداگانه بپردازند و هر بار تنها بر یک رئیس جمهور تمرکز داشته باشند. با بررسی سیاست ایالات متحده در رابطه با ایران از طریق دولت‌های کندی، جانسون و نیکسون، این کتاب، تحول روابط ایالات متحده و ایران را در طول سال‌های بین

شروع به کار جان اف. کندی در سال ۱۹۶۱ و سفر نیکسون به تهران در ماه مه ۱۹۷۲ دنبال می‌کند. دیدگاهی درازمدت‌تر نسبت به روابط ایالات متحده و ایران سطح قابل ملاحظه‌ای از تداوم را در سیاست آمریکا نشان می‌دهد. روایت متداول از کندی به عنوان اصلاح‌طلب مدرنیزه کننده، جانسون به عنوان دوست و حامی شاه و نیکسون به عنوان دگرگون کننده‌ی سیاست ایالات متحده نسبت به ایران نادرستی این واقعیت که سیاست‌های این روسای جمهور، ویژگی‌های کلیدی مشترکی داشتند را ثابت می‌کند.

همانطور که قبلاً اشاره شد، هر یک از دولت‌ها اختلافات داخلی‌ای را در مورد این که واشنگتن تا چه حد باید تهران را به اصلاحات و توسعه وادار کند تجربه کردند. عوامل خارجی نیز در تعیین روابط ایالات متحده و ایران نقش مهمی ایفا کردند. همانطور که درآمد ایران از سایر سیاحت نفتی‌اش افزایش یافت، استقلال شاه از مشاوران آمریکایی نیز افزایش یافت. کندی، جانسون و نیکسون باید با چشم انداز پادشاهی ایرانی با اعتماد به نفسی فزاینده، که مصمم به نه تنها به دنبال نسخه خود از مدرن‌سازی باشد، بلکه بر تاریخ ایران تأثیر بگذارد، مواجه می‌شدند. برای مقامات آمریکا، کاهش نفوذ آمریکا بر تهران، فوریتی شدید برای حفظ روابطی نزدیک با شاه را ایجاد کرد، تا همان زمان با مصالحه بر سر فروش اسلحه، او را از حسن نیت واشنگتن مطمئن کنند. علاوه بر این، دیدگاه رایج مبنی بر اینکه علاقه ریچارد نیکسون به شاه، ناشی از انقلابی نسبت به ایران را در ماه مه سال ۱۹۷۲ به همراه آورد، دیدگاهی گمراه کننده است زیرا تداوم در سیاست‌های دولت‌های کندی، جانسون و نیکسون نسبت به ایران را مورد توجه قرار نمی‌دهد. تغییراتی که بین سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۲ رخ داد، تکاملی بود، نه انقلابی.

در طول این دوره، سیاست آمریکا بر اساس این فرض بود که شاه پهلوی - و برای اکثر سیاستگذاران، تنها - گزینه در ایران بود. جانسون و نیکسون هر دو سیاست کندی مبنی بر آرام‌سازی شاه را اتخاذ کرده و گسترش دادند. LBJ در پاسخ به افزایش وابستگی واشنگتن به شاه، که در دولت کندی آغاز شده بود، اعتبار نظامی زیادی را به تهران ارائه کرد تا خواسته‌ی شاه برای ارتشی قوی را برآورده کند. تصمیم نیکسون برای فروش هر گونه تجهیزات نظامی به ایران، به استثنای سلاح‌های هسته‌ای، انقلابی نبود، بلکه گسترش سیاست فروش اسلحه جانسون بود.

همانطور که آد آرن وستاد در کتاب مهم خود جنگ سرد جهانی استدلال می‌کند، نزاع دو قطبی نه تنها در مرکز اروپا، بلکه در تمامی گوشه و کنار جهان، در جریان بود. به گفته وستاد، "مهم‌ترین جنبه‌های جنگ سرد نه نظامی بود و نه استراتژیک، و نه اروپا محور، بلکه به توسعه سیاسی و اجتماعی در جهان سوم مربوط بود." جهان سوم همزمان محل مداخله آمریکا و همچنین شوروی، و مقاومت و انقلاب محلی بود. ایران به عنوان یکی از نزدیکترین و پایدارترین متحدان واشنگتن در خاورمیانه آشفته، مطالعه‌ای منحصر به فرد را در مورد اینکه چگونه کشور نمای در حال توسعه قادر به مذاکره درباره‌ی نقش و تأثیر مداخله ایالات متحده، بودند ارائه می‌دهد. متیو کانلی در اثر خود در مورد مبارزه الجزایر برای استقلال نشان داده است که در طی جنگ سرد کنشگران محلی «می‌توانستند نویسندگان تاریخ خود باشند». تجزیه و تحلیل دقیق سیاست ایالات متحده نسبت به ایران در دهه ۱۹۶۰ نشانگر تأثیر عاملیت ایران در شکل دادن به طبیعت رابطه بین واشنگتن و تهران است. به طور روز افزونی، شاه از نفوذ ایالات متحده مستقل بود و در واقع می‌توانست با موفقیت از دستور کار خود دفاع کند. ریچارد کدوم، در توصیف دیدگاه مدرنیته شاه، نوشته است که "عظمت، مهم‌ترین انگیزه‌ای بود که سیاست‌های داخلی و خارجی او را هدایت کرد. اما این عظمت ترکیبی از ملت، سلسله و خود بود که در نهایت به شدت شخصی بود." عزم شاه برای اعمال مدل خود از مدرن‌سازی، که شامل خدش‌های وسیع نظامی، پروژه‌های بزرگ توسعه و حتی تعامل محدود با اتحاد جماهیر شوروی، نشان دهنده اهمیت اندیشه‌های ایرانی - نه آمریکایی - درباره توسعه در روابط ایالات متحده ایران بود.

کاهش سریع تأثیر تئوری مدرن‌سازی بر سیاست ایالات متحده به این معنی بود که واشنگتن، که مشتاق به حفظ رابطه نزدیک با شاه بود، نسخه‌ی ایران توسعه را پذیرفت. وابستگی واشنگتن به تهران برای اهداف امنیتی آن در خلیج فارس، که تصمیم بریتانیا برای خروج از منطقه در پایان دهه بیشتر تقویت شد، وضعیتی را ایجاد کرد که به موجب آن شاه به طور فزاینده‌ای قادر به تعیین روابط ایالات متحده و ایران بود. با گذشت دهه ۱۹۶۰، ایالات متحده به طور روزافزونی خود را با موضع شاه در مورد مسائل مدرن‌سازی و فروش اسلحه سازگار می‌کرد.

به منظور داشتن گستره‌ی مناسب برای تجزیه و تحلیل تکامل روابط ایالات متحده و ایران بین سال‌های ۱۹۶۱ و ۱۹۷۲، این کتاب به هفت فصل تقسیم می‌شود. این کتاب در حالی

که یک ساختار زمانی را اتخاذ می‌کند، در امتداد خطوط موضوعی نیز تنظیم شده است، و هر فصل به بررسی جنبه‌ای جداگانه از سیاست ایالات متحده نسبت به ایران و روابط آن با ایران می‌پردازد.

فصل اول اهمیت ایران در استراتژی جنگ سرد واشنگتن و رابطه آن با دیدگاه‌های نوظهور مدرن‌سازی که از دانشگاه‌های آمریکا در دهه ۱۹۵۰ منتشر شد، را بیان می‌کند. موقعیت ایران در مرز اتحاد جماهیر شوروی و ذخایر نفتی گسترده آن، تضمین می‌کرد که مقامات ایالات متحده آن را به عنوان مؤلفه‌ای حیاتی در سیاست‌های مهارسازی خود به شمار آورند. سه ساله‌ی توسعه، مدت‌ها بخش اساسی تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران بوده است، و ایالات متحده نقشی برکنی را ایفا می‌کرده است تا زمانی که دولت آیزنهاور علاقه به این کشور را گسترش داد.

شش فصل باقیمانده سیاست‌های رئیس‌جمهور کندی، جانسون و نیکسون را تحلیل می‌کند که هسته‌ی اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد. فصل‌های ۲ و ۳ سیاست‌های جان اف کندی را در رابطه با ایران در زمان آشوب‌های بزرگ در صحنه سیاسی ایران مورد بررسی قرار می‌دهد. دولت کندی که نگران بی‌ثباتی کشور بود، تلاش کرد تا هدف اعلام شده خود مبنی بر دستیابی به توسعه در جهان سوم را با نیاز استراتژیک به ایرانی باثبات وفق دهد. فصل دوم به بررسی اختلافات داخلی بین سفارت آمریکا در تهران و اعضای شورای امنیت ملی در مورد اینکه ایالات متحده تا چه حد باید در مورد مسائل مربوط به اصلاحات و توسعه، شاه را تحت فشار قرار دهد، می‌پردازد. درگیری بین عضو شورای امنیت ملی رابرت کومر و سفیر آمریکا در ایران جولیوس سی هولمز، منعکس‌کننده تعارض بین دستیابی به مدرن‌سازی و تأکید بر منافع امنیتی آمریکا بود که منجر به رویکردی ناآرام‌کننده نسبت به ایران شده و در نهایت ثبات را به توسعه ترجیح داد.

فصل سوم جزئیات توافقی را که، در مورد نیاز به حفظ روابط نزدیک با شاه از طریق استفاده از "سیاست ماساژ"، در واشنگتن تکامل یافته بود شرح می‌دهد. بحث‌های مداوم در مورد اهمیت نسبی مدرن‌سازی در سیاست ایالات متحده نسبت به ایران تحت الشعاع حمایت دولت از شاه از طریق سیاست‌های طراحی شده برای تملق‌گویی جهت افزایش غرور او و پیوند نزدیک‌تر او به ایالات متحده، قرار گرفت. این فصل سه مورد مطالعاتی را بررسی می‌کند. رفراندوم در مورد انقلاب سفید شاه، اختلاف مرزی بین افغانستان و

پاکستان و تلاش تهران برای پیوستن به شورای امنیت سازمان ملل متحد - تا نشان دهد که کندی، علی رغم انزجار شخصی نسبت به شاه، روابط نزدیکتر با رژیم پهلوی را در اولویت قرار داد، مسائل توسعه را نادیده گرفته و فرصتهایی برای پیگیری دوره مدرن سازی محور در ایران را از دست داد.

سه فصل بعدی تأثیر رو به کاهش مدرن سازی در سیاست آمریکا نسبت به ایران، استقلال رو به افزایش تهران از واشنگتن و تغییر در جهت پذیرش دیدگاه شاه از مدرنیته در دولت جانسون را بررسی می کند. در فصل چهارم، همجواری پدیده دانشجویان ایرانی فعال سیاسی که در آمریکا زندگی می کردند، و تبعات سیاسی ناشی از مذاکره در مورد توافق وضعیت نیروها (SOFAs) در سال ۱۹۶۴ برای پرسنل آمریکایی، را بررسی می کند. جانسون نه تنها نمی توانست کنترل آمریکا بر تهران را نشان دهد، بلکه عدم توانایی او برای خاموش کردن صدای اپوزسیون ایران، ایالات متحده، واشنگتن را وادار کرد که درباره ی تعدادی از مسائل، به ویژه در خصوص تسلیحه فروش اسلحه به ایران، شاه را آرام سازد.

فصل های ۵ و ۶ تجزیه و تحلیل می کنند که چگونه توسعه بین المللی و منطقه ای بر روابط ایالات متحده و ایران در دولت جانسون تأثیر گذاشت. همانطور که درآمد نفتی ایران در اواسط دهه ۱۹۶۰ افزایش یافت، استقلال شاه و واشنگتن نیز افزایش یافت. با مدرن سازی به عنوان نیرویی رو به کاهش در تأثیرگذاری بر سیاست ایالات متحده نسبت به ایران، سیاستگذاران آمریکایی با تأکید بر گسترش اعتبار نظامی به ایران به عنوان وسیله ای برای حفظ یک رابطه نزدیک با شاه، با نسخه توسعه شاه سازگار شدند. فصل ۵ تأثیر منفی جنگ ویتنام و جنگ هند و پاکستان در ۱۹۶۵ بر روابط ایالات متحده و ایران را بررسی می کند. ایران یکی از معدود کشورهای جهان سوم بود که از جنگ LBJ در ویتنام حمایت کرد، که این امر به تهران وسیله ای برای اعمال فشار بر واشنگتن در مذاکرات فروش اسلحه داد. در مقابل، جنگ هند و پاکستان، روابط آمریکا و ایران را تحت تأثیر قرار می داد، زیرا شاه نگران بود که اگر ایران در نزاع های منطقه ای درگیر شود، آمریکا تجهیزات نظامی خود را، همان طور که برای پاکستان قطع کرد، برای او قطع کند. با این حال، شاه از هر دو درگیری برای بدست آوردن قراردادی به اعتبار ۲۰۰ میلیون دلار از ایالات متحده در سال ۱۹۶۶ - دومین قرارداد تنها در دو سال ماهرانه بهره برداری کرد.

فصل شش، نقشی که جنگ اعراب و اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ و تصمیم بریتانیا برای خروج از خلیج فارس در سوق دادن شاه به سوی سیاست‌های خارجی جسورانه‌تر داشت را ارزیابی می‌کند. اگرچه مدرن‌سازی مفهومی مهم در هدایت تفکر سیاست‌گذاران ایالات متحده باقی ماند، این پیشرفت‌های منطقه‌ای، الگویی که در طول دهه ۱۹۶۰ از طریق تضمین اینکه مسائل مربوط به ثبات، جای مساله‌ی توسعه را گرفته است، تکامل یافته بود را وخیم‌تر کرد. شاه با حفظ رابطه‌ای خوب با اسرائیل حتی پس از جنگ شش روزه و با قرار دادن خود به عنوان تنها امکان عملی برای پلیس منطقه، پیشنهاد داد که قدم در خلای بگذارد که عقب‌نشینی بریتانیا ایجاد می‌کرد. با در نظر گرفتن این مسائل، تعادل روابط ایالات متحد و ایران به شدت به نفع ایران تغییر کرد؛ اگرچه شریک کوچک‌تر، شاه، به طور فزاینده‌ای مستقل از خود آمریکا بود، در حالی که واشنگتن برای پیگیری اهداف امنیتی ملی خود در منطقه به طور فزاینده‌ای به تهران متکی بود. بستن دفتر نمایندگی ایالات متحده برای کمک‌های بین‌المللی در تهران و پایان دادن به کمک‌های اقتصادی، نشان‌دهنده‌ی پایان نمادین مدرن‌سازی در سیاست ایالات متحده نسبت به ایران بود، حتی در حالیکه اجرای عملی آن قبلاً کنار گذاشته شده بود.

در نهایت، فصل هفت، فراتر از سالهای سندی و جاسون، تنظیمات سیاستی که در سه سال اول دوران تصدی ریچارد نیکسون در کاخ سفید طرح داده است را بررسی می‌کند. این فصل با سفر نیکسون به تهران در ماه می ۱۹۷۲ به پایان می‌رسد، زمانی که همه محدودیت‌های فروش اسلحه به ایران را لغو کرد و به شاه یک "چک سفید" پیشنهاد کرد تا هرگونه تجهیزات نظامی غیرهسته‌ای را از ایالات متحده خریداری کند. این فصل اصلاحاتی به ادبیات غالب ارائه می‌دهد، که اوایل دوران نیکسون از روابط ایالات متحده و ایران را به نحو چشمگیری متفاوت با دوره‌ی پیشینیان او نشان می‌دهد. این فصل استدلال می‌کند که استفاده از دکترین نیکسون در ایران، "تحولی" در سیاست آمریکا نبود؛ در حقیقت، تنها بسط منطقی سیاست‌های لیندون جانسون بود که به نوبه خود بر سیاست‌های جان اف کندی بنا شده بود. به جای بیان علاقه‌ی نیکسون به شاه، تفاهم می ۱۹۷۲ به رسمیت شناختن کاهش نفوذ ایالات متحده بر ایران بود.

اگرچه سفر نیکسون به تهران، در را به روی نفوذ مدرن‌سازی بر سیاست ایالات متحده بست، نفوذ آن در واقع از زمان کندی کاهش یافته بود زیرا سیاست‌گذاران به طور

فزاینده‌ای ثبات را بر توسعه ترجیح می‌دادند. در حقیقت این واقعیت را خلاصه می‌کرد که اگرچه مدرن‌سازی دیگر نیروی محرکه‌ی سیاست ایالات متحده نبود - اگر اصلاً بوده باشد - واشنگتن ایده‌های خود شاه در مورد توسعه ایران، که عمدتاً بر ایجاد ارتشی مؤثر برای تأمین امنیت ایران متمرکز بود، را پذیرفته بود. رابطه صمیمی واشنگتن با رژیم غیردموکراتیک و سرکوبگر شاه ایران، نمونه‌ی بارز آن نوع از سیاست خارجی جنگ سرد بود که ایالات متحده همیشه به خاطر آن مورد انتقاد قرار گرفته بود. با تمرکز بر نگرانی‌های جنگ سرد، خصوصاً توسعه طلبی شوروی و حفظ دسترسی به نفت، دولت‌های متوالی ایالات متحده امنیت ملی و ثبات ایران را بر توسعه سیاسی اولویت داده و مسائل جدی بشردوستانه را نادیده گرفتند. چنین سیاست‌هایی، باعث شد که دولت‌های کندی، جانسون و نیکسون روابط نزدیک‌تری با تهران برقرار کنند و سرنوشت واشنگتن را به سرنوشت شاه پیوند زدند؛ این تکامل روابط ایالات متحده و ایران، هنگامی که سلسله پهلوی در یک انقلاب آشکارا ضدآمریکایی در سال ۱۹۷۹ سرنگون شد، باعث ایجاد مشکلاتی برای سیاستمداران آمریکا و مردم آمریکا شد. الوهایی که در دهه ۱۹۶۰ بر روابط ایالات متحده و ایران حاکم شد، در دوره‌ای که کندی به راست جمهوری رسید شکل گرفت، زمانی که بحث درباره دیدگاه‌های رقیب درباره‌ی مدرنیته، پرجوش و خروش‌تر و در بوته‌ی جنگ سرد به لحاظ استراتژیکی حیاتی‌تر می‌شد.